



(۲)

ارزش میراث صوفیه

تالیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تهران - چاپ اول سال ۱۳۴۴ - ناشر انتشارات آریا

برسبیل تصادف ، در کتاب فارسی سال سوم دبیرستان فصلی در باب تصوف خواندم که مآخذ آن را دو کتاب قید کرده بودند یکی «ارزش میراث صوفیه» تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی و رئیس گروه ادبیات و دیگری «تاریخ ادبیات ایران» نگارش آقای دکتر ذبیح اله صفا استاد ممتاز دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دبیر کل شورایی عالی فرهنگ و هنر. چون با اسم و رسم این دو مؤلف محترم آشنا بودم با رغبت تمام بخواندن فصل تصوف و پس از آن با اصل دو کتاب منبع و مآخذ آن پرداختم ولی هر چه بیشتر رفتم و بیشتر غور و فحص کردم حیرت و تعجبم افزون تر شد زیرا دریافتم که نویسندگان در مطلب مباحثه و ورود کامل و وقوف شامل ندارند لاجرم اغلب آنچه را که در مؤلفات خود در باب تصوف نگاشته اند خالی از حقائق علمی و دقایق تحقیقی است و با آنچه در فلسفه و حکمت و عرفان مکتب قدیم تدریس میشود اختلاف کلی دارد. اساساً در نیم قرن اخیر ، بویژه در ده سال گذشته ، کسانی قلم بدست گرفته و

✨ آقای دکتر غلام حسین رضا نژاد (نوشین) وکیل پایه ۱ دادگستری - از محققان صاحب نظر

معاصر

بتحقیق مباحث حکمت و عرفان پرداخته اند که با کمال تأسف تلمذ این رشته از علوم معقول و منقول را، بشیوه معمول به قدما، ندیده و متون مربوط را نزد استاد نخوانده اند و خواسته اند، به نیروی حدت ذهن وجودت قریحه و کثرت مطالعه و معرفت جزئی و سطحی بپاره ای از اصطلاحات، غوامض و مشکلات قضایا را بشکافند و مسائل را آسان سازند و دقیق ترین نکات را بزبان ساده و غیر علمی بیان کنند.

هیچ فراموش نمیکنم که چندی پیش؛ یکی از نویسندگان که بطور قطع در بیان مسائل روز از سیاسی و اجتماعی قوی مایه و چیره دست است و در نویسندگی نیز اسلوبی شیرین و ملیح دارد، در باب «وحدت وجود» که یکی از مباحث بسیار بغرنج حکمت است، در چندین شماره یکی از روزنامه‌ها مطالبی نوشت که فقط اهل بحث و تحقیق میدانستند که تا چه حد سطحی و عادی و قشری است. زیرا نویسنده تصور کرده بود با خواندن چند تعریف و اصطلاح آنهم ناقص و نارسا توانسته است بکنه بحثهای پیچیده بسیار علمی و فلسفی حکمت قدیم در باب وحدت و اصالت وجود پی ببرد و آنچه را که حکیمان و فیلسوفان و محققان، طی چند صدسال تاریخ، در این مبحث فراهم آورده‌اند بخيال خود خلاصه کند و بایبانی ساده بخورد خوانندگان بدهد.

مبحث تصوفی هم که آقایان دکتر زرین کوب و دکتر ذبیح الله صفا استادان محترم دانشگاه نوشته‌اند مشابه بحث آن نویسنده در باب وحدت وجود در روزنامه مزبور است.

در مبحث تصوف و عرفان باید نخست موازین منطقی و حکمت عام را در ذهن پایه نهاد و بعد علم کلام و حدیث و تفسیر را بیاموخت و سپس بمطالعه و فهم حکمت الهی پرداخت و آنگاه با داشتن توفیق در تصوف و عرفان وارد شد. این سیر و تحقیق علمی، از لحاظ زمان دوران عمر يك طالب علم را در برمیگیرد، آنهم بشرط توغل تام و تمام شبانروزی در متون و حواشی کتب قدیم معقول و منقول و زانو زدن در محضر استادان متبحر و متتبع که رموز کشف و حل بیشتر غوامض و مشکلات را نه در کتب بلکه در دریای ضمیر خود انباشته دارند و در جلسات تدریس و تحقیق، چون امواج سرکش بحری ذخار عرضه میدارند و بطلاب مستعد نثار میکنند. بنابراین کسانی که بدون تمهید مقدمات و آمادگی ذهن و عدم تشخیص مبادی و مسائل و مبانی و قواعد بخواهند در مبحثی از مباحث این علوم و فنون وارد شوند، با همه فطانت وزیر کی، زود مشتشان باز میشود.

باری، برای آنکه خوانندگان «ماهنامه تحقیقی گوهر» که امروز مورد توجه خاص ادیبان و محققان است و نیز اولیای وزارت آموزش و پرورش که مسئول واقعی صحت و دقت مطالب کتابهای تدریسی هستند دریابند پایه و مایه مطالب فصل تصوف کتاب

دبیرستانی تا بچه حدسست و نادرست است ناچار به بحث و نقد مآخذ و مدارکی که این مقاله از آنها گرفته شده است یعنی کتاب «ارزش میراث صوفیه» و «تاریخ ادبیات ایران» می-پردازیم و امیدوارم همانطور که در صدر گفتار بحث و نقد ما هنامۀ تحقیقی گوهر نوشته شده است مولفان ارجمند این دو کتاب بدانند که اولاً غرض ما تنها خرق پرده نسبی از چهره حقیقت است نه اظهار فضل تا بار از عیار و صاف از غبار شناخته شود و ثانیاً بحث و نقد منطقی دلیل تعظیم و تکریم است نه تحقیر و تکدیر .

نخست کتاب «ارزش میراث صوفیه» مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد و پس از اتمام آن به بررسی تاریخ ادبیات ایران پرداخته میشود.

۱- ارزش میراث صوفیه تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب

مؤلف محترم در مبحث «قلمرو عرفان» و نخستین گفتار در تعریف عرفان نوشته است :
«عرفان ، طریقه معرفت در نزد آندسته از صاحب نظران است که برخلاف اهل برهان در کشف حقیقت، بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند، تا بر عقل و برهان .»

اولا این تعریف ، نوعی از تعریف خفی به اخفی می باشد و نه فقط ابهام عرفان را رفع نمیکند بلکه علاوه بر عدم توفیق در تعریف آن ، دواشکال دیگر پدید می آورد: یکی کشف حقیقت با ذوق و اشراق و دیگری برخلاف عقل و برهان . زیرا خواننده چنین می-انگارد که یا عقل و برهان موجب معرفت نیست؟ و یا اعتماد بر ذوق و اشراق ، بدون عقل و برهان ، برای درک مفهوم عرفان کافی است؟ در حالیکه چنین نیست و عرفان کمال برهان و حکمت است و دو کلمه ذوق و اشراق ، یکی از اصطلاحات حکمت الهی و دیگری از مصطلحات عرفانی است.

از این گذشته عرفان و معرفت هر دو مصدر و بمعنی دانستن و شناسائی است و یکی رابه دیگری تعریف کردن از قبیل تعریف اسم به مشتقات آن و یا شرح اسم می باشد . تعریف هر چیز عبارت است از محدود کردن آن چیز بذکر خواص ممیزه آن . پس تعریف عرفان به معرفت یا بذوق و اشراق ، ذکر خواص ممیزه آن نیست ، زیرا ذوق و اشراق حدود عرفان را معین نمیکند و نیز نه تنها برخلاف عقل و برهان نیست ، بلکه کمال آن است، بدلیل اینکه مراد از عقل جوهر تام الفعل و بسیطی است که از حیث رتبه وجودی بر دیگر ماهیات امکانیه مقدم میباشد . بعید نیست که منظور نویسنده از استعمال لفظ عقل ، همان «عقل جزئی» است که در قید عالم اسباب و علل گرفتار و بتعبیر دیگر راهنمای امور و تشخیص دهنده خیر و شر و حسن و قبح و بدین ملاحظه در ردیف علم و استدلال آمده است و علت موجوده آن می باشد ، نه آن عقلی که در لسان حکمای الهی و تعبیرات شرعیه جاری است .

پس تعریف عرفان ، بطریقه معرفت ذوقی و اشراقی ، علی‌الاساس ، نادرست است و بر فرض اینکه ذوق و اشراق را از مسائل عرفانی در شمار آریم ، اشکال تعریف شیئی بجزء از نفس خود باقی است که بهیچ وجه نمیتوان آنرا غمض عین کرد ، زیرا چنین تعریف مستلزم توقف صریح و بدیهی البطلان است.

ثانیا ، فرق علم با عرفان یا معرفت در اینست که عرفان اخص از علم و علم اعم از عرفان می‌باشد . عرفان عبارت از شناختن وجود بسیط و واحد و علم عبارت از دانستن وجود مرکب و متعدد است و از اینرو می‌گویند : «عرفت الله دون علمته» زیرا علم بر ذات الهی تعلق نمی‌گیرد و متعلق علم موجود مرکب و ماهیات خلقی امکانی است نه بسیط امری واحد که متعلق عرفان است .

ثالثا ، جواز استعمال لفظ معرفت و عرفان ، در تصورات کلیه و بکار بردن لفظ علم در تصدیقات و احکام تبادر بیشتری دارد ، چنانکه در «کشاف اصلاحات الفنون» نیز آمده است .

رابعاً ، ادراک مسبوق بعدم و آن عبارت از گونه‌ای از شناسائی است که پیش از ایجاد ، جهل بر آن سبقت داشته است و بهمین مناسبت آنرا عرفان علمی نامیده‌اند .

خامساً ، عرفان اصطلاحی ، جاری مجرای اهل سلوک و متصوفه که شناختی تردید ناپذیر است زیرا شناخته آن ذات پروردگار ، از جهات اسماء و افعال و صفات و آثار است که تردید در ذاتش از مستحیلات و ممتنعات بشمار آید . بدین ترتیب که عارف میدانند ذات لایزال الوهی در مرتبه احدیت ، مستجمع جمیع صفات و در مرتبه احدیت ، واجد مقام غیب مطلق است . پس در صورت احدیت ، حی ، علیم . بصیر ، مرید ، متکلم ، سمیع و مدرك و دارای دیگر صفات کمالیه و جمالیه و در صورت احدیت ، لاسم و لارسم‌له ، کنز مخفی ، غیب‌الغیوب ، و مقام عمی بنحو اطلاق است ، که از آن در تعبیر حکیمان به مصدر نخستین نام رفته و صفاتش عین ذات و ذاتش مستجمع کلیه صفات باشد . بدین مناسبت عرفان اشرف علوم است که موضوع آن ، یعنی ذات و صفات الهی ، اشرف موضوعات است و آنرا در زبان اهل حکمت «علم‌اعلی» بمعنی شناخت برین نامیده‌اند زیرا که از وجود مطلق و اعم گفتگو می‌کند و **حضرت سیدالعارفین ، امیرالمومنین (ع)** را در اینمورد شگفت سخنی است که فرماید : «مارایت شیئاً الا وقدرايت الله قبله وبعده و معدوفیه» و زاده‌پاك گوهر او **حضرت اباعبدالله حسین (ع)** را دعائی است بکمال : «الهی تعرفت فی کل شیئی» . چنانکه جامی گوید:

کردیم تصفح ، ورقا بعد ورق
جز ذات حق و شئون ذاتیه حق

مجموعه کون را بدستور سبق
حقا که ندیدیم و نخواندیم در او،

اعاظم علمای حکمت و عرفان اسلامی را عقیده بر اینست که باید ذات واجب-الوجود را، بذاته و لذاته و فی‌الذاته شناخت، بدین تعبیر که در موجودیتش نیازی به انضمام چیزی بر او تصور نشود و حیثیات تقییدیه را از ساحت وجودش بدور دانست و باید او را موجود بالحقایق‌ای شناخت که در موجودیتش واسطه‌ای عروض نکند، چنانکه مرحوم سبزواری فرموده است: «اذمقتضی العروض معلولیه». از حیث قواعد منطقی، باید ذات لایزال حق را شایسته حمل وجود بدون حیثیت تعلیلی و تقییدی بدانیم.^۱

بدین توضیح: حیثیت یا اطلاقی است و یا تقییدی. در صورت نخست علی‌الاصول چیزی بر موضوع اضافه نمیشود، بلکه اضافه هر چیزی بموضوع دارای جنبه تأکید است مانند «انسان ناطق است» که اضافه نطق بانسان دارای جهت تأکیدی است ولی در صورت دوم، هر چیزی که بر موضوع اضافه شود، آنرا مقید و مضیق می‌کند مانند «پیراهن، سفید است» که سپیدی بر پیراهن اضافه شده است بطوریکه نخست سپیدی ملاحظه می‌شود و پس از آن پیراهن. بنابراین مقدمه، ذات واجب الوجود، تعالی‌شانه، در موجودیت خود نیازمند بانضمام چیزی نیست بلکه ذات او، فارغ از عروض و وساطت هر گونه حیثیتی، موجود است و بهمین دلیل او را موجود بالحقایقته باید شناخت و نه تنها از هر گونه حیثیتی بدور است بلکه از اطلاق و تقیید منزّه است و بنابر قول سید الاساتید المعاصرین مرحوم سید ابوالحسن رفیعی قزوینی مطلق عن التقیید والاطلاق می‌باشد. تعالی الله عن ذالك علواً کبیراً.

اما بیان نویسنده کتاب «ارزش میراث صوفیه» در «بسرخلاف اهل برهان بودن عارف در کشف حقیقت و انصراف از عقل و برهان»، تاچه حد، در چهار چوبه تجرید نفسانی و بحث علمی توان و تحمل دارد، قابل نظر است. بطور کلی سلوک عرفانی، یا از اثر بمؤثر است و یا برعکس، حالت اول را «عقل و استدلال» و حالت دوم را «کشف و شهود» عهده دار است ولی در هر صورت، نکته قابل تحقیق اینست که معرفت یا عرفان دارای مفهومی اعم از هر دو حالت است. لیکن، به حسب مراتب و درجات عارف، یاد مرتبه عقل و استدلال قرار دارد و یا کشف و شهود و یا هر دو.

پس در مقام تعریف عرفان، باید بهر سه صورت یاد شده توجه داشت تا تعریف از جهت شمول افراد بکلی برکنار نماند و از مصادیق تعریف مستلزم دور، و از قبیل تعریف شیئی بجزء خود نباشد بدین بیان، تعریف نویسنده، از حیث حیظه و شمول افراد ناقص و از لحاظ آوردن کلمات «ذوق و اشراق» بی‌پایه است.

لفظ ذوق را معنی لغوی و اصطلاحی است، که بهر دو وجه ذکر آن در تعریف

عرفان سزاوار نیست. معنی لغوی ذوق عبارت از حسی است که بوسیلهٔ جهاز ویژه واقع در زبان، خواص طعمی اشیاء را ادراک میکند و در علوم ادبیه عبارت است از حس معنوی که از آن بهنگام نظر در اثری از آثار اندیشه و عاطفه انبساط و انقباض در نفس حاصل می‌شود^۱ ولی در زبان عارفان و اهل الله ذوق عبارتست از مستثنی که از چشیدن شراب عشق در عاشق پدید می‌آید و شوقی که از شنیدن کلام محبوب و دیدن چهرهٔ یار حاصل شود و عاشق را بوجود آورد و از آن وجد بیخود و محو مطلق گردد و بتعبیر **ملا عبد الرزاق کاشانی**، اول درجات شهود حق است بحق، باندک زمانی که اگر دیری پاید بمقام شهود رسد^۲ و نیز گفته‌اند: نوری است رحمانی که خدا آنرا در قلوب اولیاء خود می‌تاباند تا بدان وسیله حق را از باطل تمیز دهند.

لفظ اشراق از باب افعال، بمعنی طلوع و تابش خورشید است بر زمین، و در کتاب تنزیل عزیز نیز همین مفهوم با اندک تأویلی بباطن آمده است، آنجا که فرماید: «واشراق الارض بنور ربها» و در معانی مجازی دیگر هم استعمال شده است که بمورد بحث ربطی ندارد. اما اشراق در اصطلاح حکیمان، بروشی از حکمت اطلاق شده است که طبق قول **علامه قطب الدین شیرازی**، در شرح حکمته الاشراق^۳: «کشف یا حکمة المشارقه اهل فارس می‌باشد؛ که حکمت آنان کشفی و ذوقی بوده و مناسبت آن با اشراق عبارت است از ظهور و لمعان و فیضان انوار عقلیه طولیه بر نفوس مجردة» چنانکه فلاسفه یونانی هم در این طریقت راه سپرده‌اند و بجز **ارسطو** و **پیروان وی** که بمشرب مشاء دل نهاده بودند، روش اشراق از بدو پیدایش، تا کنون طرفدارانی بسیار داشته است.

بهر صورت، حاصل معانی لغوی و اصطلاحی این دو لفظ - ذوق و اشراق - مندرج در تعریف عرفان که نویسنده آورده است بهیچ روی نمیتواند در شناساندن این کلمه از حیث اصطلاحی و حتی لغوی مؤثر باشد، زیرا چنانکه از پیش گذشت، تعریف شیئی با اجزاء خود است که با توجه باختفاء معنی شیئی قبل از تعریف، اجزاء یا مسائل آن نیز مخفی بوده و چنین تعریفی مستلزم توقف و دور صریح است.

دنباله دارد.

-
- ۱ - شرح منظومه سبزواری و تعلیقات علامه شیخ محمد تقی آملی
 - ۲ - المعجم الوسیط جزء الاول الطبعة الثانية بمصر
 - ۳ - کشاف اصطلاحات الفنون و دستور العلماء افسر خیام و بیروت
 - ۴ - صفحه ۱۲ شرح حکمت الاشراق چاپ سنگی ۱۳۱۳ قمری